

و فتوای خود تجدیدنظر کنند. نخستین فتوای عمیق و ثوری که تحت تأثیر سیدجمال الدین و براساس تفقه در دین و قرآن صادر شد، فتوای **میرزای شیرازی** رحمته الله علیه بزرگ درباره تحریم تنباکو بود. **طالقانی** رحمته الله علیه، دکتر شریعتی و مطهری رحمته الله علیه همگی با تفقه در دین و قرآن توانستند هم جهان را بشناسند و هم درهایی از جهان قرآن را، به روی مردم فطری و حقیقت جو بگشایند.

مزارشکر: محمدباقر محمدی منور

زندگی، چالش و اجتماع

کفت وگو با: باقر ساروخانی

اطلاعات: ش ۲۴۳۳۴، ۱۳۸۷/۸/۲۰

در میان حالت‌های زندگی، حالت اجتماعی آن محسوس‌ترین صفحه و جنبه زندگی به شمار می‌آید، چیزی که شاید هیچ اهل فکری را نتوان یافت که پذیرفتن آن را دشوار بداند. در تحلیل این جنبه از زندگی و در مقام تقلیل منشأیی می‌توان گفت: که در پرتو خویش، امکان عبور زندگی از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر را فراهم می‌کند تا بتوان گفت زندگی در همان حال که دارای حالت، شکل و اسلوبی ویژه است، می‌تواند حالت و اسلوبی دیگر داشته باشد، بدون آن که نافی همدیگر باشند. به دیگر سخن، زندگی به حسب زندگی بودن، تن به حالت‌هایی لزوماً متعدد می‌دهد که تفاوت آنها قهری و حتمی است. حالت فردی و اجتماعی زندگی یکی از روشن‌ترین مثال‌های این مقوله است، هر چند ممکن است به لحاظ اصل و فرع مسأله، نظرها در باب اصیل بودن جنبه فردی و یا در مقابل جنبه اجتماعی زندگی متفاوت باشد؛ اما مسلماً گمان نمی‌رود دیدگاهی را بتوان یافت که در فردی و اجتماعی بودن همزمان زندگی تشکیک کند. در واقع نگاه قرآن به زندگی و به حیات، آماده‌سازی برای آخرت است «الدنیا مزرعة الاخرة» و جهان خدامدار است و هستی جهان برگرد خداوند می‌چرخد. از نگاه قرآن، خلق انسان و جهان نیز به این صورت است. جهان معنادار و هدفمند است، ولی هدف در دنیای باقی است. به طور کلی زندگی، در تنازع بین خوب و بد جریان پیدا می‌کند. انسان از میان این دو باید یکی را انتخاب کند. چون جهان محل آزمون زندگی است. جهان، جهان آزمایش، جهان تدارک آخرت و جهان مسؤلیت است. انسان، مسؤل زندگی خودش است و باید بتواند با سرافرازی از آزمون زندگی خارج بشود. زندگی قرآنی، تلاش برای گذر از ناپایدار به سوی پایدار است. یکی از دیدگاه‌های دیگر هدونیسم یعنی لذت‌گرایی است. لذت‌گرایان دنیا را در لذت معنا می‌کنند. دنیای ناپایدار و در حال گذرا از روزنه این دیدگاه به معنای برخوردار است. از دیدگاه لذت‌گرایان، دنیا سرزمین تمتع و زندگی جایگاه تمتع است. در هر حال نگاه به ناپایداری زندگی گاه انسان را در حالت اپیکوری قرار می‌دهد و دستور بهره‌برداری هر چه بیشتر از زندگی را صادر می‌کند. مقصود از هدایت لذت‌های زندگی، سامان دادن لذت است. به این معنا که انسان باید از کار نیک و امری که دولت‌مردان در مقابلش قرار داده‌اند را انتخاب کرده و لذت ببرد. این لذت‌گرایی نیز اجتماعی است.

هدونیسیم در مقوله زندگی یک بحث مهم است و معنای زندگی در تمتع و لذت بردن از زندگی بوده، خصوصاً به جهت ناپایداری دنیا و گذرا بودن زندگی و نتیجه این که گفته شده، باید از این زندگی نهایت استفاده را به عمل آورد.

نهیلیسم یا پوچ‌گریان، کسانی هستند که معتقدند اساساً تمام حیات هیچ و پوچ است. بنابراین باید آگاه باشیم که این حیات نه پایدار است، نه معنای اصیل و اصالت والا دارد. همین تلقی برای بسیاری از انسان‌ها زمینه خودکشی را فراهم می‌کند. در مقابل اگزیستانسیالیسم می‌گوید: ما می‌دانیم که زندگی هیچ و پوچ و ناپایدار است، اما زمانی که به اختیار انتخاب کردیم، به مسؤولیت رفتار می‌کنیم و به درستی و با تمام وجود به کار می‌پردازیم و آگاهیم که زندگی پوچ و ناپایدار است. بنابراین پوچی انسان و آزادی و قبول مسؤولیت و تعهد، منطق زندگی از نظر اگزیستانسیالیسم است. به عقیده ساروخانی، زندگی توان رویارویی با چالش‌هاست. زندگی یعنی ایستادگی و مقاومت و روبه‌رویی با چالش‌ها و به دست آوردن امکانات. بنابراین در مقابل مصائب و مشکلات و چالش‌ها، موفق کسانی هستند که با خود زمزمه نکنند. این نیز بگذرد. به بیان قرآن «به آورده‌های زندگی شادمان نشوید و به نیاورده‌هایش اندوهگین مشوید.» افراد موفق کسانی هستند که دست در دست جمع و جامعه قرار می‌دهند و با جامعه حرکت می‌کنند و از تنهایی اجتناب می‌نمایند و با دست‌های جامعه، اقدام به ساختن زندگی خودشان می‌کنند، از این معنا به سوسیوگرایی و سوسیوتراپی تعبیر می‌شود. مشرق اگر بخواهد به عنوانی ملتی پرسابقه، پرچمدار اندیشه نو و جامعه نو و رفتار نو و انسان‌های نو در جهان امروز باشد، باید بینش‌های درست زندگی را فراتر از شعار، درونی کند و در عمل به آنها به عنوان هدف‌های زندگی بپردازد. مخاطرات طبیعی دنیای امروز، آلودگی هوا، مرگ طبیعت، تخریب شدن طبیعت و گرم شدن کره زمین می‌باشد. مخاطره جدید، آلودگی ارتباطات انسانی است. همچنین مهاجرت‌های شتابان، تورم جمعیت شهری و در نهایت، تنهایی انسان، از مخاطرات زندگی جدید است. زمانی که ارتباطات سالم انسانی رو به کاهش بگذارد، انسان‌ها در درون شهرهای بزرگ از خود و جامعه بیگانه می‌شوند و تنها می‌گردند و در نتیجه فاصله اجتماعی پیدا می‌کنند. مهم‌ترین مسأله زندگی از نظر ساروخانی، جست‌وجوی آن روح و آن ذهن است که بتواند مسائل بزرگ زندگی را با آرامش تحمل کند، متانت به خرج دهد و به قول قرآن با سکینه از کنار این مسائل عبور کند. زیبایی زندگی در تولید داده‌هایی است که بتوانند بعد از مرگ بر ما وارد شوند، معنای زندگی در فهم زندگی است. آن گونه که دنیا و زندگی را می‌بینیم، تعریف می‌کنیم و با دنیا برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شویم، پس کلید حیات، فهم حیات است. ارزش زندگی به پایداری و پشتکار است و به دست آوردن لذت‌های معنوی و کسب لذات روحانی، انسان خاکی را آسمانی و متعالی می‌کند. ارزش زندگی، به تولید اندیشه و اثر و گفت‌وگو با تاریخ و جهان سرمدی است. همه جهان و مسائلی مثل سنت و ایرانیت مابستری

خوب است تا در درون این بستر به دنیای جدید راه پیدا کنیم. هنر ما پیوند میان قدیم و جدید است. حرکت در داخل سنت‌های موجود، ولی همگام با دنیای جدید، درست است. پس کسانی هنر دارند که سنت و مدرنیته را در درون بسترهای سنت به همدیگر پیوند بزنند. به نظر ساروخانی بزرگ‌ترین عاشق عالم خداست و خداوند دنیا را به خاطر عشق خلق کرده است. عشق باید از کودکی آموزش داده شود، فرزندها باید عاشق تربیت شوند تا بتوانند به همه عشق بورزند و از جمله به درس و معلمین خودشان عشق بورزند. عشق یک جهان ذهنی است که در آن انسان جهان میرا را با عشق بنیان می‌گذارد.

گزارشگر: محمدباقر محمدی‌منور

حکمت متعالیه، سیاست متعالیه دارد (۱) و (۲)

آیت الله جوادی آملی

ایران، ش ۴۰۵۸ و ۴۰۵۹، ۱۳۸۷/۸/۶

آیت الله جوادی آملی در این بحث، به امکان نظریه‌پردازی در علوم سیاسی مبتنی بر حکمت متعالیه اشاره کرده است. هر جهان‌بینی یا هر حکمت، برای خود حکمت عملی خاص، یعنی اخلاق، تدبیر و سیاست خاص خواهد داشت. مبانی حکمت متعالیه برگرفته از وحی الاهی، کتاب، سنت و عقل برهانی است. این راه اجتهاد است. به نظر ایشان حکمت متعالیه همانند سایر حکمت‌ها در شمار علوم انسانی است. در علوم انسانی، عنصر محوری، انسان است و مباحث انسان‌شناختی، انسان‌سازی، فرد و جامعه از جایگاه برجسته‌ای در آن علوم برخوردار است. در حکمت متعالیه بحث آن است که انسان دارای روح و بدن است. روح مجرد و ابدی است و انسان مهاجر و مسافر است و مرگ از پوست به درآمدن است و نه پوسیدن. به نظر نویسنده بشر چون مهاجر و مسافر است، باید با مبدأش رابطه داشته باشد و به ره توشه نیازمند است. او باید اهل عبادت، زهد و عرفان باشد و این امور دارای مراتب، مراحل و درجاتی است. این تشکیلات با وحی و نبوت سامان می‌یابد. این سیاست متعالیه است. حکمت متعالیه، سیاست متعالیه دارد؛ چون انسان متعالی می‌پرواند. بنابراین سیاست از علوم انسانی است و تا انسان شناخته نشود، سیاست همچنان ناشناخته باقی خواهد ماند. براین اساس شناخت متدانی، سیاست متدانی و شناخت متعالیه، سیاست متعالیه دارد. و شناخت متدانی، انسان متدانی و شناخت متعالی، انسان متعالی دارد. به نظر نویسنده ما به دو دلیل نمی‌توانیم برای تأمین خواسته‌هایمان به طور مستقیم به سراغ حکمت متعالیه برویم:

۱. حکمت متعالیه فلسفه‌ای مطلق و فلسفه سیاسی، فلسفه‌ای مضاف است و هیچ فلسفه مطلق، جز در ارائه مبانی، پاسخ‌گویی نیاز فلسفه‌های مضاف نیست؛ ۲. از میزان عمیق و وسیع حکمت متعالیه، نباید توقع داشت که مواد جزئی سیاست را تبیین کند، بلکه باید از این